



روزمره‌گی الگو نمی‌خواهد!

چرا انسان امروز به سادگی به روزمره‌گی تن می‌دهد؟

هانس یانه / دانشجوی دکترای ایران‌شناسی از آلمان
مترجم: سعید صادقی

«برنامه یک‌نواختی که موضوع آن، تجربه‌های مکرراً آزموده است و هیچ اتفاقی، مسیر آن را عوض نمی‌کند». این می‌تواند تعریف خوبی از روزمره‌گی باشد. روزمره‌گی، بیش‌تر به قابلیت هم‌رنگ شدن، عمل به این برنامه و محو شدن فرد برای اجرای دقیق‌تر این برنامه یکنواخت گفته می‌شود. هر چه قدر، شما بیش‌تر با این برنامه منطبق و مطابق شوید، بیش‌تر روزمره خواهید بود؛ هر چند ظاهراً موفق‌تر باشید.

یک شاعر، در جهانی که برنامه آن یکنواخت تعریف می‌شود، چگونه می‌زید؟! شاعر - مگر نه آن که باید متفاوت باشد و متفاوت بیندیشد؟

آیا تضاد بین کار و هنر، مانند کار یک راننده و هنر یک شاعر، در نقطه مشترکی به اسنم روزمره‌گی به هم می‌رسد و ناگزیر هر دو در برنامه از پیش مشخص، به تابعیت آن در می‌آیند؟! پس تکلیف الگوی «هنر برای جامعه» چه می‌شود؟ چه کسی در این دنیای روزمره، با آدم‌های مشابه‌اش، «قهرمان» و «الگو» خواهد بود؟ آیا اصلاً دنیای روزمره، «الگو» ندارد؟!

درست آن است که چنین ایده‌ای را بپذیریم و به این پرسش‌ها و پرسش‌های مشابه آن‌ها، جواب مثبت بدهیم. همان‌طور که هر کدام از ما در جامعه امروزمان، ایده‌ی «آدم بزرگ»، «غول» و «قهرمان» را کم‌تر دنبال می‌کنیم و اصلاً به قول «رومی» دیگر «به دنبال انسان بزرگ در اطراف شهر نمی‌گردیم»، باید بپذیریم که انسان بزرگ، بهین الگو و قهرمان، در زندگی اطراف ما وجود ندارد. زندگی روزمره، فرصت قهرمان و قهرمان‌سازی را از جامعه گرفته است، چرا که همه در یک برنامه یک‌نواخت تعریف شده، عمل می‌کنیم و نه تنها عمل می‌کنیم، که حتی تلاش می‌کنیم این برنامه را به بهترین نحو، اجرا کنیم تا موفق‌تر! باشیم، «موفق‌تر باشیم»، یعنی اینکه اصلاً امکان قهرمان‌شدن را از خودمان سلب کنیم.

راستی تا بحال فکر کرده‌اید که شما می‌توانید یک قهرمان باشید؛ یک «بهین الگو» یا «الگوی برتر»؟! شاید این توقع برای شما خنده‌دار باشد که



شماره ۶۶
تابستان ۱۳۸۸

شاعری معروف مثل "هولدرلین" یا "حافظ" باشید! شما حتی به این موضوع فکر هم نمی‌کنید، چون برنامه‌ای برای الگو شدن شما چیده نشده است. برنامه‌ای که شما مثل یک دستور رژیم غذایی به آن عمل می‌کنید، عبارت است از این که «در جامعه آدم موفق باشید». هدف نهایی این برنامه، که به سختی فراوان به آن خواهید رسید، هر چه باشد، اصلاً قهرمانی نیست. شما باید درس بخوانید، آن هم با الگویی که مدرسه‌ها و آموزش کشور به شما می‌دهند، ازدواج کنید، به ارتش بپیوندید و خدمت کنید، خانه بخرید، کار بازرگانی یا اداری انجام دهید، صبح‌ها سر کار بروید و تا عصر با کارتان سروکله بزنید، تلاش کنید تا چیزی بشوید و در محل کارتان منصب خوبی بدست آورید، بچه‌هایتان را بزرگ کنید، پدر یا مادر شوید، بعد پدر بزرگ و مادر بزرگ و بعد هم بمیرید و درست مثل همه مردگان دیگر، در جعبه‌ای چوبی به زیر خاک بروید! همه چیز، جز زمان و نوع مرگ شما، در تمام طول زندگی‌تان برنامه‌ریزی شده است، حتی نوع دفن شما! دیدید که در این برنامه‌ریزی دقیق، هیچ چیزی برای قهرمانی برنامه‌ریزی نشده است. اتفاقاً اگر قهرمانی هم باشد، از سر اتفاق قهرمان شده است. مثلاً سربازی که در جنگ به طرز خاصی شجاعت کرده و کشته شده است، قهرمان پنداشته می‌شود، اما او اتفاقاً قهرمان شده است و برنامه‌ای برای آن که بدان شیوه خاص بجنگد، نداشته است. او هرگز الگویی نیست برای این که شما مثل او قهرمان و بهین الگو شوید.

حقیقت زندگی مدرن، چیزی جز همین نیست که به سادگی گفته شد. از من خواسته اند برای مجله ای که در ایران، که برای شاعران منتشر می‌شود یک سخنرانی با موضوع روزمره‌گی بنویسم. من همین نکته‌های ساده که می‌دانم برای همه مشترک است را توضیح می‌دهم.

ببینید فرقی بین شاعر و غیرشاعر نیست. اتفاقاً می‌خواهم بگویم وقتی چیزی در این خصوص می‌نویسید، نباید فرقی بین نوشته شما برای شاعران با دیگران باشد، چون که حتماً شاعران هم همان‌طور زندگی می‌کنند که آدم‌های دیگر. برنامه یکنواخت زندگی، برای شاعران جداگانه نوشته نشده است، برای همه یکسان است و خلاصه آن همانی است که گفتم.

اما آیا فقط همین است؟ آیا آرزوها، رویاها، آرمان‌ها و چیزهایی که یک انسان می‌تواند داشته باشد، بی‌رحمانه در این برنامه دیده نشده است؟ آیا فقط و فقط باید با این برنامه زندگی کرد؟ یعنی هیچ نقطه مثبتی در این برنامه نیست که ما را به عنوان شاعر، از بقیه متمایز کند. این که منتقدان می‌گویند هنرمند باید الگوی جامعه‌اش باشد، در جامعه روزمره چه معنایی پیدا می‌کند؟ وقتی من شاعر، مثل همه، بر اساس یک برنامه مدون فکر می‌کنم، چه طور می‌توانم الگو باشم؟ شعر من، چه گونه می‌تواند چیزی بیش‌تر از آنچه را در جامعه تجربه می‌کنم بگوید و باشد؟ آیا باید در شعرم به مردم دروغ بگویم؟! بگویم «دروغ بد است و من دروغ نمی‌گویم»، اما در واقع این‌طور نباشد و دروغ بگویم؟ چون باید کارم را درست کنم؟! یا بگویم نباید برای کسی کار سفارشی انجام داد، اما به خاطر پول یا هر چیز



شماره ۶۶
تابستان ۱۳۸۸

دیگری این کار را بکنم؟! آیا من یک قهرمان یا الگوی اخلاقی «تو خالی» باشم یا کسی که به دروغ قهرمان است؟! اصلاً اگر الگوی اخلاقی تو خالی باشد، آیا می‌تواند یک «الگو» باشد؟!

من دوباره سوال کردم و دوباره باید جواب بدهم که بله! تقریباً بیش‌تر الگوها و قهرمان‌های امروز همین‌طور هستند، نوعی عدم صداقت در آنها هست. الگوها به نوعی «کوتوله» اند و غول‌ها، دیگر «غول» نیستند؛ نه در اخلاق، نه در هنر، نه در سیاست و نه در اندیشه. همه تقریباً «بچه غول»‌اند!

زندگی روزمره و برنامه‌های کاملاً حساب‌شده‌ای که از زیردست مدرنیته برای ما بیرون آمده و ما مجبور یا «مفتخر» به انجام آن هستیم، بیش‌تر از هر چیز، تلاش می‌کند «قهرمانی زاینده نشود» یا بوجود نیاید. مدرنیته، قهرمان و الگو نمی‌خواهد، مصرف‌کننده می‌خواهد! رهبر و فرمانده نمی‌خواهد، سرباز می‌خواهد و زندگی مردم را هم همین‌گونه تنظیم می‌کند.

می‌دانید چرا شاعری نمی‌تواند به اندازه «هولدرلین» یا «رومی» بزرگ باشد؟ چون آن‌ها در روزگار خودشان به سختی زندگی کردند و برنامه‌شان را خودشان نوشتند. مدرنیته برای آن‌ها برنامه زندگی تعریف نکرد. آن‌ها فرزند طبیعی یک مادر بودند که خودشان بزرگ شدند و تربیت پیدا کردند. آن‌ها مثل آدم‌های اطراف خودشان زندگی نکردند، آن‌طوری که خواستند زندگی کردند! حالا شاید کسی بگوید که ما هم می‌توانیم مثل اطراف خودمان زندگی نکنیم و آن‌طور که می‌خواهیم زندگی کنیم. من به عنوان یک دانشجوی ارشد، به آن‌ها می‌گویم که مطمئناً نمی‌توانید آن‌طور که می‌خواهید زندگی کنید! «آن‌طور که می‌خواهیم»، یعنی آن‌طور که به زندگی الگویی و قهرمانی نزدیک باشد. شما ممکن است در شکل لباس پوشیدن خود تغییراتی بدهید که مشابه دیگران نباشد، پلیس هم تا حدی به شما آزادی خواهد داد و شما را دستگیر نخواهد کرد. اما آیا می‌توانید به عنوان یک شاعر، یک ماه، بدون اطلاع محل کار خود را برای رفتن به منطقه‌ای در کوهستان که فکر می‌کنید برای تحریک حس شاعرانه شما خوب است یا در آن منطقه آدمی است که می‌تواند به شما چیزی مهم بیاموزد، ترک کنید؟! حتماً شما اگر به چنین سفری بروید برای شما خوب خواهد بود و یک قدم برای زندگی برتر و تعالی هنر شماست. اما حتماً نمی‌توانید! چون وقتی برگردید، کار خود را از دست داده‌اید.

در ضمن باید حتماً قبل از رفتن، به نحوه رفتن، هزینه‌های سفر، جای اقامت، غذا و... فکر کنید که در دنیای امروز، به شما عملاً امکان مانور زیادی نمی‌دهد. موضوع همین قدر ساده است. «سعدی» شاعر فارسی‌زبانان، ظاهراً همه جا را رفته و مسافرت کرده است، اما آیا زندگی امروز به شما این امکان را می‌دهد که این همه سفر کنید و بعد تجربه خود از این سفرها را، در یک کتاب شعر بیاورید؟! قطعاً نه! پس این که بخواهید آن‌طور که دوست دارید زندگی کنید، پوشیدن لباس یا شرکت در کنسرت یک گروه موسیقی ممنوع نیست! چیزهای مهم‌تری است که شما را «الگو» می‌کند. این‌ها، زندگی قهرمانی نیست، زندگی اعتراضی است، اعتراض به یک سری چیزی که شما آنها را قبول ندارید و دیگران دارند، اما این اعتراض‌ها، از شما الگو نمی‌سازد. حتی اگر خیلی اعتراض کنید، مثل «هیپ‌هاپ»‌ها، فقط اعتراضتان را با صدای بلندتری گفته‌اید، ولی «قهرمان» نشده‌اید!

• اگر این مجله برای شاعران باشد، حتماً خوانندگان آن شعر می‌گویند. شما به عنوان یک شاعر، مدت‌های مدیدی باید شعرتان را با یک منتقد بزرگ یا کوچک، چک کنید، او خطاهای شما را به شما بگوید و کار شما را درست کند؛ یعنی به شما بگوید که کجای کار شما ایراد دارد و این‌جا و آن‌جایش خوب است یا نیست؛ ولی او هر چه قدر منتقد خوبی باشد، به شما «الهام» نخواهد داد. «الهام»، دریافت شما خواهد بود از زندگی و پیرامون آن. این الهام چگونه حاصل می‌شود؟ «بینش متعالی» را شما باید از کجا بیاورید که در شعرتان آن را ذکر کنید و به مردم نشان دهید؟ وقتی رودخانه‌ای وحشی وجود ندارد که شما آن را ببینید و موج‌های آن را به موهای معشوقتان در وقت رقص تشبیه کنید، حتماً این ایده، به حس شما منتقل نمی‌شود! پس باید درباره شرکت معشوقه‌تان در یک میهمانی شبانه شعر بگویید یا نوع پوشش و آرایش او! حتی اگر به دروغ در مورد رودخانه وحشی و امواج آن شعر بگویید و آن را آماده کنید و همه چیز را هم درست از آب در بیاورید، سردبیر ادبی مجله، از انتشار آن «به دلیل این که موضوع روز نیست» جلوگیری می‌کند، با این استدلال که خوانندگان، شعر امروزی می‌خواهند نه نگاه قدیمی! حتی اگر فرض کنیم سردبیر مذکور هم، به شما نظر مساعد نشان بدهد، شعر شما وقتی چاپ شود، اکثر خوانندگان به آن توجهی نشان نمی‌دهند، چون قدیمی است و موضوع تشبیه آن امروزی نیست! می‌بینید چقدر سخت است که بخواهیم «الگو» باشیم یا الگوسازیم!

این یک برنامه‌ریزی فشرده امنیتی است. شک نکنید مدرنیته ما طوری در انحصار در آورده و مستعمره خود کرده است، که نتوانیم قهرمان شویم! چون مدرنیته به الگو و قهرمان و فرمانده نیاز ندارد! شما نمی‌توانید و نباید حتی به فکر الگوشدن بیفتید، چون اجازه آن به شما داده نخواهد شد. شما باید مثل همه زندگی کنید، به همین سادگی! نهایتاً می‌توانید یک «خرده الگو» باشید در موضوعاتی که به شما اجازه داده می‌شود، مثلاً در موسیقی، بشوید «مایکل»، اما دیگر باید فکر این را که «یاح» یا «بتیون» شوید، از سر بیرون کنید. دیگر نمی‌توان آن الهامات را بدست آورد، چون دنیای اطراف شما به شما این اجازه را نخواهد داد؛ چون شما در واقع با آن کار، در صدد مخالفت با الگوها و برنامه‌های مدرنیته بر خواهید آمد و طبیعی است که هر سیستمی، تا آنجا که می‌تواند اجازه مخالفت با خود را به افراد نمی‌دهد.

• مسئله دیگر این است که شما درست وقتی بخواهید (دقت کنید فقط وقتی «بخواهید» نه حتی «عمل کنید»!) روزمره نباشید، باید «مخاطره» و «مبارزه» کنید! مبارزه کردن، یکی از شاخصه‌های اصلی قهرمان بودن است. یک قهرمان مهم، حتماً اهل مبارزه است. در اسطوره‌ها، همیشه قهرمان داستان، مبارزی جدی است که با اهریمن یا بدی می‌جنگد، مبارزه می‌کند و پیروز می‌شود. اگر در اسطوره‌های، مبارزه‌کننده، «پیروز نشود»، قهرمان نخواهد بود. «سزیف» چرا قهرمان نیست، چون نمی‌تواند صخره را در بالای کوه نگاه‌دارد و مغلوب جبر می‌شود. او یک مبارز است، فقط همین. یک قهرمان، کسی است که در جدال با قواعد حاکم در هر



موضوعی، سرانجام بعد از مبارزه اش، بر آن‌ها چیرگی می‌یابد و پیروز می‌شود، یعنی آن‌ها را کنار می‌زند.

اما آیا شما می‌توانید قواعد زندگی روزمره را به هم بزنید، ایده‌آل‌های جدیدی را تعریف کنید و در برابر ایده‌آل‌های امروز، که همه چیز را برای شما تعریف و حتی تشویق کرده، بایستید؟! تا این‌جا ممکن است درست باشد و بتوانید، اگر چه این هم تقریباً ممکن نیست، اما در فرض این که بتوانید مبارزه کنید، آیا فکر می‌کنید بتوانید قواعد جدید را، به جای قواعدی که از پیش بوده است حاکم کنید؟! آیا می‌توانید نگرش حداکثری جامعه روزمره‌ای را که به الگوهایش عشق می‌ورزد تغییر دهید؟! الگوهایی که رسانه‌ها هر لحظه بر محبوبیت آن‌ها می‌افزایند و مردم را نسبت به آن‌ها «عاشق‌تر» می‌کنند؟!

آیا شما توان این را دارید که رسانه‌هایی این اندازه قدرتمند و حتی قدرتمندتر برای تبلیغ ایده‌های خود بکار ببرید؟! اصلاً آیا رسانه‌ای جز این رسانه‌ها هست؟! باز هم من به شما خواهم گفت که نیست!

در گذشته، با پیروزشدن یک قهرمان در مبارزه‌اش، او به اسطوره‌ای پرستیدنی تبدیل می‌شد و شرح مبارزه‌اش در هر موضوعی، سیاست، اخلاق یا هر چیز دیگر، به سرعت در بین مردم پخش می‌شد. رسانه مخالفی هم نبود که مبارزه منفی با او بکند و معترض تبلیغ او شود. بدین ترتیب او الگویش را به آرامی در جامعه، در ذهن مردم، در قصه‌ها و افسانه‌ها و... سرایت می‌داد، اما اکنون چنین نیست. شما هنوز نمی‌توانید بفهمید که درست کدام است و غلط کدام، چون رسانه‌ها، «درست» را «غلط» تبلیغ می‌کنند و «غلط» را «درست»!

به مبارزه طلبیدن ارزش‌های جامعه روزمره امروز، قطعاً از شما قهرمان و الگو نمی‌سازد. در بهترین وجه، از شما یک «مبارز» می‌سازد که فقط فرآیندی را طی می‌کند در یک مبارزه، که حتماً به شکست می‌انجامد؛ چون ارزش‌های آن تحمیلی هستند و شما باید این تحمیل را قبول کنید!

اکنون یک نکته مهم دیگر را هم باید گفت. در مورد روزمره‌گی تا بحال مطالب بسیار زیادی نوشته‌اند، اما کمتر به این نکته پرداخته شده است که روزمره‌گی، متضمن یک نوع «آسایش» است.

تا به حال از خودتان پرسیده‌اید که اگر جهان مدرن، این همه بد و برنامه‌ریزی شده برای تحمیل به ماست، پس چرا این اندازه مورد اقبال ماست؟! چرا ما با وجود این که هر کدامان کلیاتی از بدی‌های آن را می‌دانیم، با آن مبارزه نمی‌کنیم تا حداقل یک معترض یا یک خرده‌الگو

باشیم یا یک قهرمان کوچک!

پاسخ این سوال، «آسایش» نسبی ما در جهان روزمره است. ما در جهان روزمره «آسوده» هستیم و این آسودگی در دغدغه‌های زندگی روزانه ما ریشه دوانده و مطلوب واقع شده است! ما حتی اگر از ترافیک خیابان‌ها خسته شویم و بگوییم که ما را روزمره کرده است، حتماً لذت استفاده از ماشین، آسایش حاصل از آن و شوق رانندگی در بزرگراه‌های «آشتوتگارت» یا «تهران»، ترجیح ما را به استفاده از ماشین بر خواهد انگیخت. دیگر استفاده از کالسکه راحت و حتی زیبا نیست، چون زیبایی‌های ماشین محصول مدرنیته بیش‌تر است. همه چیز، در جهان روزمره، برای تدارک روزمره‌گی موفق‌تر آماده است، وسایل منزل، رایانه، اتومبیل، منازل مهندسی و... ما راحت زندگی می‌کنیم و آسایش داریم.

الگوی قهرمانی اصلی دار: یک قهرمان یا یک الگو، نباید به فکر آسایش خود باشد، او باید سختی بکشد تا دیگران آسوده شوند و آسوده باشند. سوال دیگر!؛ وقتی دیگران از آسودگی‌ای که دارند، راضی هستند، زندگی آن‌ها چه نیازی به قهرمان یا الگو دارد؟! قهرمان یا الگوی تازه، می‌خواهد چه چیزی به آن‌ها بدهد که نداشته باشند؟!

واقعه هولناک بمباران شهر «درسدن» را در جنگ دوم توسط متفقین به یاد بیاورید. ۱۳۴۰۰۰ کشته در دو روز!! نابودی تاریخی‌ترین شهر آلمان! این اثر مستقیم رفتار یک ضد قهرمان بود و مبارزه متقابل او با جهان و جهان با او!

نکته خیلی مهم دیگر، این است که الگوی قهرمانی در زندگی روزمره، از «الگوی فردی» به «الگوی جمعی» تغییر کرده است. دیگر «فرد - قهرمان» کم‌اهمیت، نشدنی و سخت است، اما گروه‌ها می‌توانند قواعد خود را به جهان بقبولانند، مثل اتحادیه‌های سیاسی، اتحادیه روزنامه‌نگاران، اتحادیه شاعران و... (البته آن‌هم در حد خودشان و قدرت اجرایی‌شان).

اتفاقاً این هم به نوعی از برنامه تدوین شده برای ما سرچشمه می‌گیرد: پذیرش چیزی که خواست یک ما جمع است نه یک فرد؛ یعنی جمعی آن را قبول دارند. نمایشگاه‌های نقاشی جمعی، در زندگی روزمره ما، حتماً اثری بیش‌تر از یک تابلو نقاشی خیلی مشهور در موضوع ضد جنگ دارد. نشست شاعران برای یک موضوع، حتماً اثر بهتری بر افکار عمومی درباره آن موضوع دارد.

جهان روزمره، ما را به این هدایت می‌کند که از برنامه‌اش دور نشویم، مثل همه زندگی کنیم و سودای قهرمان شدن و الگو شدن را نداشته باشیم! موضوع به همین سادگی است، به همین سادگی؛ روزمره‌گی، الگو نمی‌خواهد، پس برای الگو بودن، تلاش نکنیم...

